

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: ...، یکی هم اینکه آیا بحث ارتداد فقط جنبه اجتماعی دارد یا اینکه نه، جنبه درونی و باطنی هم دارد؟ اگر یک کسی از یک طریقی پی به باطن افراد ببرد باز احکام در مورد او جاری می‌شود؟ در مورد امام زمان مثلاً...

جواب: کسی که منبر می‌رود اول باید خطبه بخواند، بعد یک چند خط شعر بخواند با آواز، بعد شروع کند یواش یواش به صحبت، بعد خلاصه روضه بخواند، بعد دعا کند، بعد بگوید که و عَجَّلَ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمَ شَمَا از حالا رفتی سراغ عَجَّلَ اللَّهُمَّ...! هر چه بود از اول تا آخر گفتی شما، یواش یواش آقا جان، هر چیزی یک حسابی دارد، اول به متون پردازیم ببینیم که آنچه که درباره این قضیه مطرح

شده در اَلْسَنَةُ قوم چیست؟ آیا نقطه ضعی دارد، ندارد؟ بعد کم کم وارد مبانی بشویم، این یک بحثی است که دو ماه کار دارد، اگر مرتب بخوایم بیایم و اوضاع مساعد باشد

سؤال: ...؟

جواب: انشاء الله. این قضیه یکی از مباحث خیلی مشکل است، تضادی که روایات در اینجا با هم دارند، مسأله مهمی است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

﴿المائدة، ٥٤﴾

آیاتی که در قرآن مربوط به ارتداد است، در خصوص لفظ ارتداد، همین یک آیه است. اما آیات دیگری که دلالت بر تَعَرُّب بعد الهجره دارد و در این زمینه وارد شده، آن آیات را هم انشاء الله می آئیم عرض می کنیم و همین طور روایاتی که در این زمینه هست، این روایات را هم می آئیم بیان می کنیم. اما امروز یک نظر اجمالی بر روایاتی که در زمینه ارتداد آمده و احکامی که مترتب بر آن است می اندازیم تا

اینکه مطلب به نحو بساطت و اجمال به دست بیاید تا اینکه بعد سراغ لسان قدماء و متأخرین از علماء برویم و زمینه ارتداد را در آن زمان و در این زمان بحث کنیم و بعد وارد آن مطلب اساسی و حقیقت ارتداد و احکامی که مترتب بر آن است بشویم.

مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ این به معنای بازگشت و

رجوع است، ارتدّ، یرتدّ، از، ردّ است. ردّ یعنی بازگشت. شما وقتی که کتابی را به یک شخصی می‌دهید، او کتاب را به شما برگرداند و ارجاع بدهد، می‌گویند «رَدَّه» برگرداند، ارجاع داد.

ارتداد به معنای ردّ عقائدی است که ابتداءً یک شخصی آن عقائد را معتقد می‌شود و بعد از اعتقاد به آن عقائد، یعنی یقین به آن عقائد، که این جنبه یقین باید در اینجا لحاظ بشود، بعد از یقین به این عقائد، این عقیده را برمی‌گرداند و ردّ می‌کند این عقیده را و این عقیده، توأم با وجود و انکار است، که دقت در معنای وجود هم این معنا را می‌دهد یعنی نکته لطیفی است در جحد، جحد یعنی انکار، «جَحَدَ» یعنی أَنْكَرَ.

یک وقتی شما اعتقاد به یک مطلبی ندارید، خب اعتقاد ندارید می‌گوئید فلان لم یعتقد بذلک،

اعتقادی ندارد. مثل اینکه من اعتقاد ندارم که برف آمده، ثلج آمده، مَطَر آمده، اعتقادی ندارم. می‌گویم که اِنِّی لَمْ اَعْتَقِدْ بِنَزُولِ الْمَطَرِ.

یک وقتی نه، می‌بینم مَطَر را که آمده، علم دارم به نزول مَطَر، در عین حال جحد می‌کنم، جحد در اینجا، در لغت به معنای «علم به شیء و انکار شیء» است و این نکته، نکته لطیف و دقیقی است که در اینجا [باید این مطلب را ما مدّ نظر داشته باشیم،] چون در بعضی روایات هم آمده و این نکته، کلید اصلی برای مبحث ماست. ما در باب ارتداد، جحد را لازم داریم، نه عدم الاعتقاد را، عدم الاعتقاد را به آن ارتداد نمی‌گویند. جحد را به آن ارتداد می‌گویند.

خب در اینجا می‌گویند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ**

يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ...

کسی که برگردد، رد کند و جحد کند اعتقادی را،

خداوند اقوامی را می‌آورد که اینها مدافع دین

هستند. نکته‌ای که در این آیه شریفه هست - و انشاء

الله فردا درباره‌اش باز صحبت می‌کنیم - این است

که **مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ** کسی که از دین برگردد.

کی انسان از دین برمی‌گردد؟ یعنی دینش را کنار بگذارد، یک وقتی فرض بکنید که انسان می‌آید می‌گوید که در حج، ذبیحه وجود ندارد، یک وقتی انسان می‌آید می‌گوید که در شک بین ثلاث و اربع، نظر من بر بطلان صلاة است، این یک مطلب است. این را ارتداد نمی‌گویند، ردّ عن دینه نمی‌گویند. کسی که من باب مثال در یک مسأله فرعی اظهار نظری می‌کند، این را نمی‌گویند که من یرتد عن دینه، اظهار نظر و بیان عقیده‌ای در یکی از مسائل فرعی دین (فرعیه)، این ارتداد عن دینه نیست. پس ارتداد به چه گفته می‌شود؟

ارتداد به انکار توحید یا بعثت رسول یا اصل شریعت گفته می‌شود، یعنی رسول را به رسالت قبول دارد ولی احکام او را قبول ندارد. خب این مرتد است دیگر، این جحد می‌کند در اینجا، این را می‌گویند «ارتداد عن دینه». من در یک وقت...،

سؤال: تثبیت دین به اشهد ان لا اله الا الله و

محمداً رسول الله است، همچنین ردّش،

جواب: بله

سؤال: اگر چنانچه یکی از این دو اصل را صریحاً

با همین تصریح انکار بکند، بله. اما اگر نه، لوازم این
دو را انکار کند بدون توجه به اینکه موجب انکار این
دو اصل بشود، نه

جواب: خُب بله، ما هم عرضمان برگشتش به
همین است، ببینید در جحد منظور، دین است، ارتد
عن دینه یعنی کسی که از دین برگردد، خُب آیا انکار
احکام دین لازمه انکار رسالت نیست؟ لازمه اش...
کسی که بگوید فرض کنید که پیغمبر...

یک شخصی بود مسلمان بود، یک شخص
معروفی هم هست، یک وقتی ما با او صحبت
می کردیم می گفت من خدا را قبول دارم، پیغمبر را
هم قبول دارم که یک همچنین پیغمبری بود اما این
احکامی که آمده اینها را قبول ندارم. من نماز
نمی خوانم ولی فقط تو دلم به یاد خدا هستم، روزه
نمی گیرم، ولی فرض کنید که کمک به فقرا می کنم،
اطعام می کنم. من در جواب به ایشان، آن موقع این
طور گفتم که ما یک بحثی داریم که می گوئیم اعتقاد
به شیء، اعتقاد به لوازم شیء است، فرض کنید که
آیا ممکن است شما بگوئید که من فلانی را قبول
دارم که زید پسر عمرو است، اما عمرو که پسر خالد

است، نه، من آن را قبول ندارم، یک وقتی شما بحث را می‌برید روی انتساب عمرو به خالد، می‌گویید که در انتساب عمرو به خالد من شک دارم. ولی نه، بحث را روی آن نمی‌برید، می‌گویید: دلم می‌خواهد. من اعتقاد به اینکه زید پسر عمرو است دارم، ولی بالاترش را نه دیگر. اصلاً اعتقاد ندارم، نمی‌خواهم قبول کنم. می‌گوییم اگر شما این مرتبه را قبول می‌کنی، مرتبه بعد را هم باید قبول بکنی، یک وقتی می‌گویید نه من در عدم انتساب عمرو به خالد دلیل دارم، دلیل دارم که انتساب عمرو به خالد من باب مثال، این خلاف است. این یک مطلب دیگر است. این را به آن اعتقاد به شیء اعتقاد به لوازم شیء نمی‌گویند. ولی یک وقتی نه، طرف این را نمی‌داند، طرف اصلاً از این مطلب غافل است. همین طور دل بخواهی می‌گوید که من انتساب زید به عمرو را قبول دارم ولی بقیه‌اش را نه، اگر انتساب زید به عمرو را قبول داری باید انتساب عمرو به خالد را هم قبول کنی، انتساب خالد به بکر را هم قبول کنی، انتساب بکر به صابر را هم باید قبول کنی، اینها یک مسائلی

است که لازمه همدیگر است. یکی بگوید من ماء را قبول دارم، اما میعان ماء را قبول ندارم! خوب نمی شود. من فرض کنید که من باب مثال شمس را قبول دارم اما اضائه شمس را قبول ندارم!

سؤال: به یک شبهه‌ای این لوازم را لازم نمی داند،

به یک شبهه‌ای مثلاً

جواب: نه، نه

سؤال: مثلاً معتقد است که پیغمبر اکرم این

احکامی را که آورده درست است ولی مال آن زمان

بوده مال این زمان نیست

جواب: خوب ببینید،

سؤال: آن وقت منکر می شود

جواب: ببینید باز ما در،

سؤال: در این زمان منکر می شود

جواب: باز ما در این بحث نمی کنیم و آنچه که

من به ایشان گفتم و نتوانست جواب بدهد این است،

می گویم یک وقتی شما در یک حکمی از احکام

شک می کنی، می گوید این حکم صوم برای صحّت

بدن است صوموا تصحوا، این صوموا تصحوا آیا

تمام الملاک در این حکم است یا جزء الملاک

است؟ خب این صوم نتیجه‌اش چه می‌شود؟ فرض کنید که نتیجه این صوم این است که مواد چربی، کلسترول و تری‌گلیسیرید مضر برای خون را، برای دم را، این صوم از بین می‌برد، بسیار خب، الآن یک دارویی، یک دوايي کشف می‌شود و به واسطه این دوا، تمام آن کلسترول دم و تری‌گلیسیرید آن و تمام سمومات آن، اسید اوریک، اوره، فلان، همه اینها را ما در مدت یک هفته از بین می‌بریم. پس بنابراین دیگر صوم می‌رود کنار، دیگر وجوب صوم از بین می‌رود، اگر این شبهه است، خب انسان می‌تواند به او بگوید که نه آقا! وجوب صوم سوای نظر از صحّت است، وجوب صوم برای تقرّب است و احکام شرع، فقط برای ملاکات ظاهری نیامدند. ملاکات نود درصد از احکام شرع، ملاکات روحانی و تقرّب الی الله است و اگر شما صد کیلو از این دوا هم بخورید، باز وجوب صوم برداشته نمی‌شود، یکی از عللش همان صحّت و سلامتی برای بدن است که آن سلامتی این است. این طوری به آن فرد، انسان مطلب را می‌فهماند، به این ارتداد نمی‌گویند؛ یعنی این صحیح است.

اما اگر نه، یک شخصی بگوید که آقا اصلاً نماز

را بنده نمی خوانم، نمی خواهم بخوانم، پیغمبر اصلاً
بیخود آمد گفت، این، این را می خواهد بگوید،
می گوید پیغمبر از طرف خدا آمد، بعثت رسول بوده،
اما احکامی را که این رسول می گوید... یعنی اگر
همین رسول الآن بیاید و در مقابل من بایستد و بیاید
بگوید این را انجام بده و واجب است من انجام
نمی دهم! من اشکالم به او این بود، گفتم اگر شما
توحید را قبول داری و اگر بعثت رسول را قبول
داری، بعثت رسول یعنی چه؟ یعنی فردی که طبق
نظر خود مطلبی را عنوان نمی کند. شخصی که
بصیرت و عین او به مسائل غیبی و ملکوتی، باز شده،
شخصی که از نفس و از هواهای نفسانی و از شوائب
نفسانی عبور کرده، شخصی که در تلقی وحی اشتباه
نمی کند. شخصی که در حفظ وحی اشتباه نمی کند.
شخصی که در ادا و القاء وحی اشتباه نمی کند، این
شخص، اگر به انسان بگوید واجب است، باز انسان
می تواند بگوید نه؟ این است، فرض این است که
وقتی یکی می گوید...، یک وقتی می گوید که نه! من
اصلاً قبول ندارم بعثت را، خب آن بحث را ما

می‌بریم در توحید، بحث را در توحید می‌بریم، بحث را در نقصان می‌بریم، بحث را در خلل می‌بریم، بحث را در لطف می‌بریم، از آن مباحث توحیدی، می‌آییم اثبات رسالت و امامت و اینها می‌کنیم. یک وقتی نه، واقعاً یک شخص درباره توحید بحث ندارد، درباره رسالت هم بحث ندارد، درباره احکام بحث دارد. ما به او می‌گوئیم که نفی احکام، نفی رسالت است، با این خصوصیت که اعتقاد به یک شیء اعتقاد به لوازم شیء است، نمی‌شود شما فرض کنید که، ابن عمرو را قبول داشته باشی ولی عمرو که ابن خالد است را قبول نداشته باشی، وقتی که شما این نسب را قبول داری، بالاتر را هم باید قبول داشته باشی. نمی‌شود شمس را اعتقاد داشته باشی، اضائه شمس را اعتقاد نداشته باشی. چون اضائه از لوازم لا ینفک شمس است.

سؤال: البته لوازم بین

جواب: بله لوازم بین است.

پس بنابراین در بحث ارتداد نکته مهمی که در

اینجا هست این است که ما در این بحث، در آیه قرآن

داریم **مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ** یعنی کسی که از دین برگردد، دین را کنار بگذارد، کنار گذاشتن دین، یعنی کفر به الله، یعنی کافر شدن به خداوند متعال. این انکار به دین و جحد به دین و جحد به احکام دین، این یک نکته بسیار مهمی است که در این روایت- البته عرض کردم فردا باز راجع به این مطلب ما دوباره می‌آییم و بحث می‌کنیم- این نکته مهم است.

بناءً علی هذا خب ابتداءً، اولاً بلا اول اگر یک شخصی بیاید همین طوری، فرض کنید که بر حسب عدم مطالعه، بر حسب عدم تفحص، بر حسب جهل، بر اثر عدم اطلاع بیاید بگویند که این فرع وجود ندارد، فرض کنید که در حج رمی جمار وجود ندارد، یا من باب مثال شرب بعضی از مسائل، این موجب بطلان صوم نمی‌شود، فرض کنید که شرب دخان، این موجب بطلان صوم نیست! حالا این مطلب، انکار دین که نیست، یعنی آمدن و انکار و نفی یک حکمی از احکام، خب چه بسا این همه مجتهدین هستند و این مجتهدین با همدیگر اختلاف دارند.

یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان صوم

می‌داند، یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان نمی‌داند، پس بنابراین باید بگوییم یکی از اینها مرتد است دیگر! یا این یا آن! اینکه معنا ندارد در اینجا. یا همین طور مطالب و مسائل ضروری دین که این مسائل ضروری، این از مسلمات دین نیست، فرض کنید که ضروری است اما جزء مسلماتی باشد که بین عرف هم این را یکی از مسلمات بدانند مانند حرمت زنا، حرمت زنا را از مسلمات می‌دانند.

حالا یک وقتی در خصوص نکاح و کیفیت نکاح، ممکن است یک شخصی اشکال کند، یک فتوایی داشته باشد. فرض کنید که من باب مثال هستم، ممکن است باشند یا اینکه فرض کنید که این مسأله قابل تأمل است در اینکه آیا عده، مختص است به علم به انعقاد نطفه در نکاح مجدد یا اینکه عده، از لوازم طلاق است ولو با علم به عدم انعقاد نطفه؟ این یک مسأله‌ای است، این مسأله جای بحث دارد، و ممکن است باشند الآن افرادی که معتقد باشند بر اینکه، علت برای تشریح عده در طلاق، این علت انعقاد نطفه است، نه اینکه علت برای دخول است، یعنی نفس دخول، این موجب عده نمی‌شود، لذا فرض کنید که در طلاق غیر مدخول بها، خب

این عده ندارد دیگر، می‌گویند چرا عده نیست؟ به خاطر اینکه دخول نشده با این شخص، حالا یک وقتی صحبت در این است که چون این زن، مدخول بها هست باید عده نگه دارد، یعنی عده، روی یک مسأله روحانی رفته، یک مسأله غیر ظاهر، و آن تماس رجل با مرأه است، تماس رجل با مرأه به نحو حلّیت، نه به نحو حرمت، به نحو حرمت، عده ندارد، به نحو حلّ، تماس رجل با مرأه، این فی حد نفسه، موجب عده است، ممکن است یک کسی این حرف را بزند، یکی ممکن است بگوید، نه، ما از لسان روایات نفس تماس رجل با مرأه را که دخول است، این را موجب عده نمی‌دانیم، انعقاد نطفه که موجب خلط میاه است، آن موجب عده است. وقتی که عده مشخص بشود، انسان می‌فهمد که آیا این مرأه حامل است یا غیر حامل است و اختلاط میاه و شبهه نمی‌شود، قضیه زیاد پیش بیاید که ده دوازده نفر، همه ادعای ...! زیاد خیلی پدر داشت! اینکه می‌گویند بی پدر بود اشتباه است، ده، دوازده تا پدر داشت! فحیتان جیرانه قُصروا...! عده برای این تشریح شده.

حالا اگر شخصی آمد و فرض کنید که عده را از

مدخول بهایی که علم به عدم انعقاد نطفه است، به خاطر وسائلی که الآن هست، به خاطر اجهزه‌ای که الآن وجود دارد، یا اینکه اصلاً فرض کنید که رحم ندارد، اصلاً رحم ندارد و امکان انعقاد نطفه اصلاً وجود ندارد، امتناع انعقاد دارد، خب این در این صورت جای بحث دارد، خب نمی‌توانیم بگوییم ارتدّ عن دینه، گرچه عده یک حکم ضروری از ضروریات اسلام است و مسلّمات عند الفریقین است، هم عامه و هم شیعه و همه قبول دارند، ولی صحبت در این است که منشأ این مسلّمات، عبارت است از اشتهار فتوایی بر اساس این ملاک. حالا اگر آن فتوی تغییر پیدا کرد بر اساس ملاک دیگر، خب این مسلّمات در اینجا از بین می‌رود، این تسلیم خودش را از دست می‌دهد، پس بنابراین، این مسأله خیلی مسأله مهمی است. اینکه ما بیاییم و با انکار یک مطلبی، فرض کنید که با انکار قصاص، بگوییم قصاص در اسلام نیست، این احکام، احکام غیر صحیح است و حالا انکار یک مسأله‌ای در اسلام، صرف انکار موجب ارتداد نمی‌شود، خب چه بسا

ممکن است افرادی که آمدند و این مطلب را انکار کردند، واقعاً در تحت شرایطی و در تحت فرهنگ و ثقافتی قرار گرفتند و این احکام را خلاف می‌بینند، خب یک شخصی فرض کنید که یک سرقتی کرده، نیاز داشته، احتیاج داشته، باید بگویند دستش را ببر! نمی‌شود انسان بگوید دستش را ببرید. یک شخصی زنا کرده، حالا بگوییم این را باید سنگسارش کنید و رجمش کنید! خب با چه شرایطی؟ یک شخصی آمده، فرض بکنید که یک مطلبی را گفته، خلافی کرده، شرب خمری کرده، باید بگوئیم هشتاد تا تازیانه بزنید! در چه شرایطی؟ به طور کلی باید ببینیم از روی چه ملاکی، بیان و ابراز و اظهار این عقیده نشأت و سرچشمه گرفته و با توجه به این قضیه، ممکن است اصلاً خیلی از اینها به انکار به شریعت برنگردد.

فرض کنید که شخص می‌گوید که من شریعت را قبول دارم، من [دین را قبول دارم، من آنچه پیغمبر می‌گوید قبول دارم] اما این حکم را فرض کنید که من باب مثال آخوندها در آوردند. الآن خیلی‌ها

هستند می گویند که آقا ما خمس را می پردازیم ولی
ما خمس را به این آخوندها نمی پردازیم، اینها فلانند
و چه اند، ما می رویم همین را به فقرا می دهیم و واقعاً
هم می دهد، من خودم با خیلی از اینها تماس دارم،
یک مردی است ریش تراش است و نماز خوان هم
هست و بسیار مرد امینی است و در یک جایی یک
مؤسسه ای هم دارد و خیلی چشم پاک است و به
صداقت و امانت و حسن رفتار معروف است و در
آنجا بسیار زنها هم تردد می کنند، دخترها هم تردد
می کنند، آنها هم می آیند و اینقدر می گویند این
عفیف است که اصلاً مردم با اطمینان خاطر این
زنهایشان را می فرستند در این مؤسسه، و
دخترهایشان می آیند در اینجا تحصیل می کنند و این
شخص با من هم آشناست تقریباً، رفیق نیست، ولی
خب سلام علیکی با هم داریم و من وقتی که این را
دیدم، بسیار این را شخص پاکی دیدم، امینی دیدم،
منظمی دیدم. می گوید آقا من کمک می کنم، نگاه کن
بین به این دارالایتام، امسال اینقدر کمک کردم، به
این دارالعجزه اینقدر کمک کردم، به این فقرا اینقدر

دادم، به این چه دادم، امّا به این آخوندها من خمس نمی‌دهم، من نمی‌دهم، خمس را این آخوندها بردارند بخورند، خب این بیچاره تقصیر ندارد، خب این تقصیر ندارد. آنچه که او در آن محیط خودش از اینها دیده و برای من نقل کرده، من هم جای او بودم نمی‌دادم. اگر خود من هم جای این بودم نمی‌دادم، آنچه که از اینها دیده و آن مسائلی را که دیده، در یکی از شهرستانها هست، آنچه را که دیده، خب بگوییم که این شخصی که انکار خمس را می‌کند، آیا مرتّد است؟ این همه فقهاء الآن در ابتدای خمس، فتوی به ارتداد منکر خمس دادند، نمی‌توانیم ما بگوییم این مرتّد است. خب اینکه انکار دین را نمی‌کند، این دارد نماز می‌خواند، این با این صداقت دارد عمل می‌کند، با این امانت دارد عمل می‌کند و از انفاق ابائی ندارد، یعنی من وقتی که خمس اموالش را حساب کردم دیدم یک برابر و نیم آنچه که به او تعلق می‌گیرد، به این فقراء انفاق کرده، خب من ماندم به او چه بگوییم؟ به او بگوییم که آقا اینها قبول نیست؟ بگوییم هیچی...؟ گفتم آقا شما بر همین

رویه باش فعلاً تا اینکه خب حالا آدم کم کم فرض کنید که با او مدارا کند. از آن اوّل بیایم بگویم نه آقا، همه اینها باطل است؟! همه اینها حرام است؟! می گوید تو هم مثل بقیه آخوندهای دیگر! تو هم می خواهی بیایی اینجا سر ما را کلاه بگذاری، متوجه هستید؟ این است.

مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ یعنی دین را کنار بگذارد

یعنی این جحد و انکار به اصل شریعت و دین برگردد. در اینجا به آن ارتداد می گویند. بر این اساس روایاتی هم هست در وسائل الشیعه و همین طور در کتابهای دیگر که خب حالا ما به ترتیب روایاتی که در اینجا هست اینها را می خوانیم و همین طور در سایر ابواب فقه، در بحث کافر، در اینجا ما روایاتی داریم. در بحث نجاسات ما باید روایاتش را بیائیم همه را نقل بکنیم. در بحث میراث، روایاتی در این زمینه هست، باید بیاییم مطرح بکنیم، روایات، بسیار مختلف است. حالا یک نگاه اجمالی به این ابواب:

محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حسن بن

محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال: و من جحد نبياً مُرسلاً نبوته، ببينيد لفظ جحود را حضرت در اینجا استعمال کرده، و من جحد نبياً مُرسلاً نبوته و كذبهُ
فدّمهُ مباح

سؤال: جحد انکار است دیگر؟

جواب: بله انکار است

سؤال: یعنی اینکه واضح باشد...؟

جواب: بله واضح باشد برای خودش و در مقام

عناد باشد.

قال فقلتُ رأيتَ ببينيد حضرت، یعنی این یک

روایتی است، بسیار روایت شریف و خیلی مطالب

را از این روایت، ما می توانیم استفاده کنیم، رأيتَ

مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ؟ فقال: مَنْ جَحَدَ أَمَاماً

مِنَ اللَّهِ وَ بَرِيءٌ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ

الاسلام، آن وقت حضرت در اینجا علت را بیان

می کند، لَأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ

مِنْ ...

...روایاتی که بعدش می آئیم می گوئیم که فلا

توبه له، روایاتی درباره ارتداد داریم. حضرت در

اینجا می فرماید الا ان يرجع و يتوب الى الله در اینجا

اثبات توبه دارد در آنجا ندارد مما قال و من قال فتک
بمؤمن یرید نفسه و ماله فدمه مباح للمؤمن فی تلک
الحال. خب، این یک روایت است که در باب ارتداد
است.

روایت دیگر روایتی است در کافی از محمد بن
یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن عدة من
اصحابنا عن سهل بن زیاد جميعاً عن ابن محبوب
عن العلاء ابن رزین عن محمد بن مسلم، روایت،
روایت صحیح است، قال: سألتُ أبا جعفر علیه
السلام عن المرتد فقال: من رغب عن الاسلام و كفر
بما أنزل علی محمد [صلی الله علیه و آله و سلم]
بعد اسلامه فلا توبه له، در اینجا نفی توبه دارد، و قد
وَجَبَ قَتْلُهُ و بَانَ مِنْهُ امْرَأَتُهُ و يُقَسَّمُ مَا تَرَكَ عَلٰی
وَلَدِهِ.

روایت دیگر که باز بسیار روایت مهمی است و
روی این روایت بایستی که ما دقت کنیم چون
تبعاتی دارد و یک فروعاتی بر این روایت متفرع
می شود، می فرماید که و بالاسناد عن ابن محبوب،
همین اسناد کلینی عن ابن محبوب، یا به اسناد
تهذیب است چون روایت را شیخ نقل می کند،
روایت بعد است، همین است، شیخ نقل می کند

باسناده عن سهل بن زياد، حالا همین اسنادش از ابن محبوب است، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، عن عمّار الساباطی، قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: كُلُّ مسلم بين المسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمّداً صلى الله عليه و آله، نبوّته و کذبہ فانّ دمه مباح لمن سمع ذلك منه، نکته در این جاست، و امرأته بائنة منه يوم الرد، از روزی که مرتد می شود، امرأه بائن است، این مسأله، مسأله مهم است، ببینید، ما بدانیم از روزی که مرتد می شود احکام ارتداد بر او بار می شود، و يُقَسَّمُ ماله علی ورثته و تعدُّ امرأته عدّة المتوفی عنها زوجها و علی الامام أن یقتله و لا یستتیبه، ؟ این روایت می گوید از روزی که مرتد است، امرأته بائنة منه و تعدُّ امرأته عدّة المتوفی عنها زوجها. این روایت می فرماید: مَنْ جحد اماماً من الله و برئ منه و من دینه فهو کافر مرتدٌّ عن الاسلام، خب، این جحد موجب ارتداد است. و از وقت ارتداد این روایت می فرماید: امرأته بائنة منه، بعد در اینجا می فرماید الا أن یرجع و یتوب الی الله، مگر اینکه برگردد و توبه کند. آیا این توبه، کشف از عدم ارتداد می کند؟ یا اینکه نه این توبه کشف از عدم ارتداد نمی کند، این توبه، موجب عدم ترتب احکام

ارتداد است به نحوی که آیا این زن باید بعد از توبه،
 نکاح مجدد کند؟ یا اینکه این توبه کشف می کند از
 عدم ارتداد واقعی؟ اینها نکته های بسیار مهمی است
 که در این روایات وجود دارد و باید بعد به اینها
 برسیم، یعنی حرف دارد اینها، در جمع بین این
 روایات، ما الآن این روایات را می خوانیم، امروز و
 فردا می خوانیم و بعد بحث کلی می کنیم، در آخر
 مطلب، آخرین بحث ما جمع روائی است. یعنی
 وقتی که مطلب را در مورد ارتداد تمام کردیم، تازه
 باید بیائیم سراغ روایات و خلاصه بینیم متون در
 اینجا برای ما چه مطالبی دارند؟ این هم یک مطلب.
 روایت دیگر، دوباره اسناد شیخ است، و باسناده
 و احمد بن محمد جمیعاً عن حسن ابن محبوب عن
 محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن علی بن
 الحکم عن موسی بن بکیر عن الفضیل بن یسار عن
 أبی عبدالله علیه السلام: انّ رجلاً من المسلمین
 تنصّر، فأتی به امیر المؤمنین علیه السلام فاستتابه
 فأبی علیه، حضرت توبه دادند، فأبی، بینید اینجا
 می گوید فاستتابه، در روایت دوم می گوید فلا توبه
 علیه، خب، باید این دو را لحاظ کرد، این فلا توبه
 علیه، به چه منظوری است؟ فاستتابه، در اینجا داریم،

فأبی علیه، اباہ کرد، عناد کرد، فقبض علی شعره، ثمّ قال: ؟ یا عباد اللّٰه ؟ حتّٰی مات. این یک روایت.

روایت بعد که ظاهراً خلاف این روایت است، روایت از احمد بن محمد است جمیعاً تا می رسد به أبی الحسن علیه السلام قال: سألتہ عن مسلم تنصّر، قال، یقتل و لا یستتاب، این باید کشته بشود و توبه داده نشود قلتُ: فنصرانیُّ أسلم ثمّ ارتدّ، قال، یستتاب فان رجع، و الّا قُتل، از اینجا ما متوجه می شویم که روایت اوّل (همین روایتی که الان خواندیم) این روایت مربوط است به زمان امیرالمؤمنین که در زمان امیرالمؤمنین، اینها همه مسبوق به کفر بودند و قبلاً اینها خب کافر بودند که در زمان امیرالمؤمنین و پیغمبر...، قبلاً ملّی بودند اینها، در زمان موسی بن جعفر علیه السلام خب اینها همه فطری هستند چون قبلاً نطفه اینها عن ابوین یا احدهما المسلم منعقد شده، پس بنابراین در اینجا حکم فرق می کند و کیفیت حکم در اینجا تفاوت پیدا می کند که مطلب در اینجا دیگر خیلی مشکل می شود که اگر قرار بر این است که توبه داده بشود، این توبه در چه وقت است؟ اگر قرار بر این است که توبه داده نشود، این در چه وقتی است؟ آیا حتی

مرتد فطری را نباید توبه داد؟ این است؟ یا اینکه نه در اینجا هم باید توبه داد؟ پس چرا در این روایت دارد فلا توبه علیہ؟ و منظور از توبه در اینجا چیست؟ آیا رجوع به عقائد اولیه است؟ یا منظور از توبه در اینجا رفع ید است ظاهراً از این عقائد ثانویه؟ اینها مسائلی است که خیلی مورد دقت و بحث قرار می‌گیرد. اگر یک شخصی عن عدم جحد، به حسب ظاهر مرتد بشود و جحد ندارد، خب چرا در مورد فطری نباید توبه داده بشود فلا توبه علیہ؟ در مورد ملّی چرا باید توبه داده بشود؟ خب از عدم جحد است، اگر از روی جحد و انکار است، پس فرقی نمی‌کند بین این دو، چه از روی انکار و عناد، مسلم بیاید انکار کند یا از روی جحد و انکار آن، ملّی بیاید انکار بکند، خب چه فرقی می‌کند؟ هر دو عناد است دیگر، عناد، عناد است. اینها خلاصه قابل بحث است که انشاء الله بعداً راجع به اینها صحبت می‌کنیم.

حالا این روایاتی که مربوط به این هست، در بحث ابواب مرتد، جلد ۱۸ و سائل، قضاء، البته فعلاً، حالا مسائل دیگر مربوط به نجاسات و کافر و میراث و امثال ذلک و اینها، نه، این روایاتی که مربوط به

مرتد است در وسائل و در مستدرک، این دو را رفقا مطالعه کنند، همین طور احکامی که مربوط به غلات است، احکامی که مربوط به قدریّه است و احکامی که مربوط به قائلین به جبر و تفویض هستند- خلاصه اینها بسیار مسائل مشکلی هست- یا کسی که فرض کنید که پیغمبر را شتم می کند، تمام اینها تا صفحه ۵۷۰ یعنی کلّ این، اگر امشب رفقا مطالعه بکنند که خیلی خوب است. چون ما آنچه را که مورد نظرمان هست آنها را دیگر فردا می آئیم می گوئیم، دیگر همه را نمی خوانیم و همین طور در مستدرک. از صفحه ۵۴۴ است تا ۵۷۰ طبق این کتابی که در دست ما هست.

سؤال: انکار امامت مثل انکار نبوت موجب

ارتداد می شود؟

جواب: فرقی نمی کند

سؤال: چون بعضی ها قائلند که انکار امامت

موجب ارتداد نیست چون امامت ضروری نیست و

بلکه نظری هست

جواب: خب همین، تمام اینها برگشتش به این

است که آیا شخص، امامت را از اصول دین می‌داند یا نمی‌داند، مثل اینکه فرض کنید که شما انکار یک فرعی را از فروع بکنید انکارش موجب...

سؤال: یعنی برگشتش به آن...

جواب: ... آنجا که بودیم می‌گفتند بعضی‌ها از مراجع آنجا قائل به حلیت این مسائل شدند، بله این‌ها همه برگشتش به این است که آیا این جزو ضروری هست از ضروریاتی که لا یُنکرُه أحدٌ من المسلمین، اینکه انکار این اصلاً برگشتش به انکار دین است، می‌گوید اصلاً من دین را قبول ندارم، دینی که در آن دین این مسأله باشد، من اصلاً این دین را قبول ندارم.

سؤال: ...؟

جواب: بله دیگر

سؤال: روایاتی که در مورد انکار ولایت و امامت داریم چنان سفت و محکم است که همه را برگشتش را به توحید زده، در این صورت می‌توانیم بگوئیم از نظر روایات، مثل ضروریات است اما طبق اختلافی که بین امت مسلمان هست در این مسأله می‌گوئیم

نه از ضروریات نیست بلکه از نظریات است و خب
یک عده نتوانستند برسند

جواب: خب بله، انکار دین، انکار مذهب است
دیگر، لذا کسی حکم به کفر اهل سنت که نمی‌دهد
سؤال: اهل سنت خب برایش حجّت تمام نشده
ولی شیعه اگر...،

جواب: همین، همین، صحبت همین است،
صحبت در این است، پس معلوم می‌شود این جزو
مسلمات نیست، بله جزو مسلمات شیعه هست، ولی
جزو مسلمات دین نیست، حالا اگر شیعه‌ای برگردد
و بیاید انکار امامت را بکند، این مثل همان است که
انکار نبوت را کرده است

سؤال: پس آن جزو مرتد حساب می‌شود؟
جواب: بله، صد در صد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد